

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعثی را که مرحوم نائینی مطرح فرمودند در اینجا در بحث وجوب غیری، به این مناسبت در بحث اینکه کیفیت تبدل استحباب به وجوب، چطور

می شود که وجوب تبدل به استحباب بشود؟ آیا این مشکل دارد یا نه؟

اصل بحث را مرحوم نائینی بر این اساس فرض کردند که وضو قبل از وقت مستحب است، چون «الوضوء نور»، وضو فی نفسه مستحب است.

بعد که وقت نماز می شود، این وضو واجب می شود.

سرّ وجوب وضو را هم ظاهر آیه مبارکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»، اگر شما می خواهید نماز بخوانید، «قمتم» ای «اردتم»، وقتی

می خواهید نماز بخوانید «فاغسلوا وجوهکم»، غسل وجه همان وضو است دیگر، مأمور به وضو می شود. پس خود این عمل قبل از وقت مستحب

بود، تبدل به واجب شد. ایشان از این راه، حل مسئله را در اینجا از این راه وارد شدند.

و البته دیگر اشاره فرمودند، این اشاره اش را هم بنده عرض می کنم؛ عکس این هم هست که وجوب تبدل به استحباب می شود. آن در جایی

است که وجوب نسخ بشود؛ عملی واجب بوده است، نسخ بشود. عده ای گفتند اینجا تبدل به استحباب می شود.

عرض کردیم سابقاً هم وقتی پیغمبر اکرم به مدینه منوره هجرت کردند، ماه شعبان بود. ماه رمضان آن سال روزه نگرفتند، سال اول بود. بعد که شد

به اصطلاح به محرم و صفر، آغاز سال جدید، ابتدای سال در بین یهودی ها تقریباً طوری بود که با ماه به اصطلاح با برج فروردین و این ها می ساخت.

عرض کردیم یهودی ها یک تقویم عجیب و غریبی دارند که به قول خودشان می گویند عمل انبیا است. چون الآن هم در روی کره زمین یا سال های

قمری است یا سال های شمسی. یهودی ها ماه ها را قمری گرفتند، سال را شمسی گرفتند. هیچ کس هم چنین قولی را ندارد.

طبیعتاً چون ۱۱ روز تفاوت بین این دو تا است، سال قمری با سال شمسی، هر سه سال یک بار را ۱۳ ماهه حساب می کنند تا این مشکل حل

بشود. و عرض کردیم دقیقش این نیست، سه سال یک بار نیست؛ به اصطلاح یک تقویمی دارند، یک جدولی دارند. من حیث المجموع در هر ۱۹

سال، ۷ سالش ۱۳ ماهه است، نه در ۲۱ سال، ۱۹۷ سال جدولش هم ذکر شده است، من نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

آن وقت و یهودی‌ها در روز عاشورا، دهم محرم، روزه گرفتند. عرض کردیم روزه عاشورایی که یهود می‌گرفتند، از تاسوعا شروع می‌شد، از نهم شروع می‌شد. چند بار این شوخی را کردیم در کتاب ابن حزم نوشته «یوم عاشوراء و الیوم التاسع منه»، عاشورا نوشته روز نهم؛ این روز نهم به این مناسبت، از اذان ظهر، از زوال روز نهم روزه می‌گرفتند تا غروب جمعه، تا غروب روز دهم. یعنی از زوال به قول ما مثلاً اذان ظهر روز نهم، روز تاسوعا روزه می‌گرفتند. البته در شب می‌توانستند غذا بخورند، مگر اینکه بخوابند. اگر خوابید، از خواب بلند شد باید چیزی نخورد. در شب غذا نمی‌خوردند تا مگر اینکه نخوابیده باشد غذا می‌خورد. می‌رفت تا روز دهم تا مغرب، غروب روز دهم، تا عاشورا. این را اصطلاحاً روزه‌ی عاشورای یهود، این اسمش این بود. آن عاشورایی که الآن ما در روایات داریم، خصوص روز دهم است، اشتباه نشود. عاشورای یهود از نهم شروع می‌شد.

پیغمبر اکرم پرسیدند: چرا روزه گرفتید؟ گفتند: این روزی است که خداوند متعال حضرت موسی را از دریا نجات داد. یک دفعه دیگر هم عرض کردم یهود معتقدند که این حرکت حضرت موسی و فرعون در شمال دریای سرخ است، این بندر عقبه که در اردن است الآن، نزدیک‌ترین مکان به صحرا، به ساحل است. و در روایات ما و تعبیر اسلامی بیشتر رود نیل است، رودخانه نیل است که از رودخانه نیل رد شدند. اما آن‌ها در دریا، خود آیه‌ی قرآن هم که «يَمَّ» است، یم یعنی دریا، دریا را چون حضرت موسی نجات پیدا کردند، ما این روز را روزه می‌گیریم.

نقل شده است پیغمبر فرمودند: «نحن اولی بموسی». دستور دادند به مسلمان‌ها هر کسی امروز غذا نخورده است، این را تا شب روزه بگیرد. اگر کسی هم غذا خورده است اشکال ندارد، «فلیمسک»، امساک بکند، اما روزه دیگر نیست. این روز به اصطلاح عاشورایی که می‌گویند پیغمبر روزه گرفت این است.

در ماه شعبان همان سال دوم، آیات روزه نازل شد: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ». ماه رمضان سال دوم را پیغمبر اکرم روزه گرفتند. لذا دارد که صوم رمضان، نسخ هر روزه‌ای کرد که قبلش بود، این اشاره به این است. روزه عاشورا برداشته شد، به جایش روزه؛ روشن روزه ماه رمضان. این بحث را مطرح کردند که وجوب روزه برداشته شد، استحبابش هم برداشته شد یا نه؟ حالا وجوب برداشته شد، استحباب می‌ماند.

عرض نظیر این بحثی را که اینجا مرحوم میرزای نائینی دارند، در عکسش هم هست. ایشان در اینجا تبدل استحباب به وجوب را مطرح کردند و فرمودند حالا که اینجا رسیدیم یک توضیحی بدهیم. به این مناسبت متعرض بحث نماز شب شدند، متعرض بحث نماز شدند که ممکن است نماز به اصطلاح ماهیتاً با اینکه استحباب دارد، تبدیل به واجب بشود.

عرض شد به اینکه در کتب فقهیه ما متعارف است، حتی در مثل عروه، در شرایع، وقتی اقسام نماز واجب را نوشتند: الواجب بالنذر، الواجب بالنذر و اخویه هم نوشتند، دو تا برادرش، یا شبهه نوشتند که مراد عهد و یمین باشد. این نماز را واجب حساب کردند.

مرحوم نائینی می خواهد این مطلب را توضیح بدهد که استحباب به ذات نماز خورده بود، بعد بر اثر نذر، این وجوب به ذات نماز خورده که دیگر استحباب ندارد چون به ذات خورده است. چون استحباب به ذات خورده بود، حالا هم وجوب به ذات نماز خورده است و لذا دیگر استحباب ندارد، تبدیل به وجوب می شود.

این نظر یک شرحی دارند که من خواندم، عبارت ایشان را خواندم. این کلمه «ذات» را ایشان برای این جهت آوردند که اثبات بکنند عمل یک عمل وحدانی است، یک عمل واحد است، دقت می کنید؟ این عمل واحد استحباب داشت، همان عمل واحد بعینه الآن وجوب پیدا می کند. این نیست که دو تا عمل بشود، یک عمل است، یک عمل وحدانی است. این عمل وحدانی ذاتاً مستحب بود، بر اثر نذر و عهد و یمین تبدیل به واجب شد. این نظر مبارک ایشان.

عرض کردم به لحاظ فقهی در کتب فقهی ما این متعارف است، لکن من قدیمی ترین مصدري که برای این کار دیدم، کتاب فقه الرضا است. و خیلی هم عجیب است، فقه الرضا این مطلبی دارد. چون عرض کردیم فقه الرضا بیشتر به اصطلاح زمینه کارش، زمینه فقه ماثور است، یعنی فقهی است که از روایات گرفته شده است. شاید هم روایاتی بوده است، فعلاً به ما نرسیده است، شاید این طور باشد. علی ای من فعلاً در میان روایات چیزی در این جهت ندیدم، در فقه الرضا.

و عرض کردیم این کتاب فقه الرضا که الآن بحث درباره آن زیاد است، عرض کردیم این کتاب در زمان پدر علامه مجلسی، نسخه ای از به اصطلاح از حج یکی از آقایان علمای اصفهان به اصفهان آورد. از آن زمان دیگر معركة الآراء شد. این هم که اسمش هست «الفقه» چون احکام فقهی است، این هم که گفتند «عن الرضا علیه السلام» چون دارد «يقول علی بن موسی». ظاهراً علیه السلام را بعد اضافه کرده، شده حضرت رضا، و الا پشت کتاب ندارد «فقه الرضا»، دارد «يقول»، اولش «بسم الله الرحمن الرحيم، يقول علی بن موسی».

و عرض کردیم تصادفاً اول کتاب حدود یک صفحه و خرده ای، یک صفحه و خرده ای از چاپ جدید، از چاپ قدیم شاید یک صفحه، یک بحث کلامی است اصلاً، اعتقاد و این ها. یک دفعه وارد فقه می شود. معلوم است که این یک صفحه یک کتاب دیگری بوده است، یک چیز دیگری بوده است. یک دفعه وارد فقه می شود و تصادفاً از اینجا می شود بحث استنباء هست، که اصلاً هیچ ربطی به آن بحث کلامی هم بالمره ربطی هم به آن بحث ندارد. به هر حال به اسم فقه الرضا معروف شد.

و عرض کردیم علمای بسیار زیادی از آن زمان در این چهار قرن اخیر راجع به این کتاب نوشتند، چه در کتب فقهی، چه در کتب اصولی، چه در کتب حدیثی، حدیث شناسی، رجال. مثلاً مرحوم حاجی نوری در مستدرک خیلی بحث فقه الرضا مفصلی دارد. در کتب اصولی مثل فصول و

قوانین، یکی از فصولشان راجع به فقه الرضا است، حتی در کتب اصولی، که در بحث حجیت خبر واحد که رسیدند، در آنجا یکی از مواردی که محل بحث؛ یعنی وقتی بحث به اصولی‌ها رسید معمولاً خیلی بحث داغ و خیلی بحث عمیقی بود.

در کتب فقهی هم مثل حدائق، صاحب حدائق متعرض فقه الرضا شده است. البته صاحب حدائق قبول دارد فقه الرضا را، قبول می‌کند این کتاب را. و نکته بسیار مهمی که مرحوم صاحب حدائق می‌گوید، که این نکته ایشان درست است، که خیلی مطالب بین اصحاب ما معروف بود، مشهور بود، فتوا بر آن بود لکن در روایات نیامده است، و ما متحیر بودیم، الآن در فقه الرضا دیده شد. پس معلوم می‌شود این کتاب اصل دارد و متعلق به امام است.

چون عده‌ای مثل همین مسئله، همین مسئله‌ای که ما امروز درش هستیم؛ که نماز با نذر واجب می‌شود، ذات نماز واجب می‌شود، این در روایات نداریم، اما در فقه الرضا آمده است. ظاهراً شاید مبدأ شهرت هم این باشد. این منشأ این می‌شود که این فتوا بین اصحاب ما کاملاً مشهور می‌شود که نماز واجب، «الواجب بالنذر». آ «وقت مرحوم نائینی توجیه‌اش این است برای این مطلب.

یکی از حضار: خب وجاده بودنش حل می‌شود؟ بالاخره این نسخه فقه الرضا وجاده است دیگر؟

آیت الله مددی: اشدّ انواع وجاده است، تازه از حضرت رضا بودنش روشن نیست. وجاده در جایی است که حدیث معین باشد، این اصلاً حدیث بودنش روشن نیست، متن فقهی است این کتاب. البته عرض کردم...

یکی از حضار: مگر با این تأییدات صاحب حدائق، اشکال وجاده را می‌شود یک‌جوری تصحیح کرد یا راهی ندارد؟

آیت الله مددی: نه، با این چیزها توجیه نیست. البته عرض کردم امثال اخباری‌ها، خوب این‌ها به فتوا و این‌ها نگاه می‌کنند و مخصوصاً عده‌ای از عباراتش هم در مقنع صدوق آمده، در کتب قدما آمده، دیگر این برایشان کفایت می‌کند.

علی‌ای از وجاده بدتر است. البته انصاف قصه که من هم واقعاً متحیرم، ای کاش چون این آقای که از اصفهان بوده می‌گوید حجاج قم، حجاجی که از قم آمده بودند این کتاب پیششان بود که ایشان استنساخ کرد ای کاش مرحوم مجلسی مخصوصاً با آن امکاناتی که داشته است، خوب اسلام بلاد بود دو سه نفر را می‌فرستاد قم ببیند این حجاج قم چه کسانی هستند؟ این کتاب کجا بوده است؟ پیش چه کسی بوده است؟ متأسفانه یک قسمت‌هایی را ما در تاریخ می‌بینیم توجیهی برای تساهلش، حالا من چون به خیلی مجلسی اعتقاد دارم و به بزرگان، تعبیر به تساهل نمی‌کنم. ای کاش این قصه را پیگیری بیشتری می‌فرمودند به جای این بحث‌هایی که مثلاً این چه گفت آن چه گفت، به جای این بحث‌ها می‌فرستادند از قم اگر این نسخه موجود بود می‌آوردند در اصفهان، اگر نسخه موجود نبود سؤال می‌کردند پیش چه کسی بوده است، آن شخصی که بوده است چه کسی بوده

است، از کجا آورده است. غرض این مطلب خیلی فاصله قم و اصفهان یک فاصله خیلی دور و درازی هم نیست که بگوییم در آن زمان مشکل بوده است.

علی ای حال، به هر حال این کتاب فقه الرضا اجمالش را عرض کردم و عرض کردم مرحوم سید حسن صدر رضوان الله تعالی علیه، ایشان خب خیلی کار کرده است، هم در حدیث و غیر حدیث و رجال و تراجم و خب ابداعات خوبی هم دارد، مثلاً کتابی دارد «تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام» که مثلاً هر علمی که هست شیعه مؤسس آن بوده است، این را نوشته است ایشان. چند تا کتاب دیگر هم هست، خیلی دارد ایشان، تألیفات زیاد دارد و یک کتابی هم در درایة الحدیث دارد که خیلی طولانی است، قطور است نسبتاً، و الی آخره، ۱۳۵۴ وفات ایشان است، بسیار مرد بزرگوار و جلیل القدری مرحوم آقا سید حسن صدر.

ایشان یک کتابی دارد «فصل القضاء فی الكتاب المشتهر بفقه الرضا». چاپ شده است این کتاب را، بعضی از اعظم معاصر چاپ کردند. ایشان اعتقادش این است که این کتاب تکلیف شلمغانی است. متعلق به شلمغانی بوده است که نوشته است. به هر حال اگر متعلق او باشد یا چیزی شبیه او، عرض کردم در غیبت شیخ طوسی اسم کتاب را تأدیب آورده است، تکلیف شلمغانی، می خورد، شواهدی که ایشان اقامه کرده است و کلاً شواهدش می خورد که متعلق به شلمغانی باشد. چون شلمغانی مدام با مرحوم حسین بن روح نایب سوم بود، بسیار مرد دقیق، مرد ملایی است، فوق العاده. نقل شده است که اوقاتی که مرحوم حسین بن روح نبود، شلمغانی جواب استفتائات را می داد، جای او می نشست. به هر حال کاملاً واضح است، اگر متعلق به او هم نباشد این مطلب واضح است، یعنی کاملاً من وارد قاعده بحث بشوم، فقه الرضا را که انسان می خواند کاملاً واضح است یک مرد کاملاً ملا، فقیه و آشنای به حدیث، آشنای به کیفیت جمع بین احادیث، اخذ به حدیث معتبر، فوق العاده است در نوع خودش، مخصوصاً اگر بگوییم شلمغانی است ۳۰۰ و چند، چون شلمغانی بعد ادعای نیابت و بعد ادعای الوهیت کرد، خلاصه زد به الوهیت و خلیفه بغداد رسماً او را به عنوان حلول و اتحاد کشت، که اعدام او رسماً ۳۲۲ یا ۲۳ در مقابل خلیفه دو نفر از پیروانش را هم آوردند یکی گفت تف کنید به صورتش، یکی کرد و یکی گفت نه، انت رب السماء والارض، واز این جور و از این حرف ها. خلیفه هر دورا کشت، هر دورا هم قائل و مقول فیه را.

علی ای شلمغانی در این زمان کشته شد. البته ما مفصل توضیح دادیم، احتمالاً قضایای سیاسی هم در بین بوده است، این مسئله عادی نبوده است. حالا به هر حال راست یا دروغ، اما به هر حال در لعن شلمغانی ما روایات داریم. التزاماً عرض کردم تا وقتی با حسین بن روح بود، مقدم تا وقتی بود، والا جدا شد و افتاد به خط انحراف. اما عرض کردم هر کسی این کتاب را نوشته است، شلمغانی باشد یا غیر شلمغانی، کاملاً مرد ملا و دقیق، و جزء اوائل کتب ما که از عهد نصوص به فتاوا آمده است.

عرض کردم سنی‌ها ندارند این‌طور، ما یک عهد نصوص داریم یعنی روایات، یک عهد انتقال از نصوص به فتاوا. این خیلی مهم است، در میان فقه شیعه خیلی تأثیرگذار است، عهد انتقال از نصوص به فتاوا. این کتاب جزء اوائل این کتب است. مقنع شیخ صدوق هم همین‌طور است، انتقال از نصوص به فتاوا است، لکن اوائل نیست، اواخر است. دیگر تدریجاً بعد از شیخ صدوق و آمدن مرحوم شیخ طوسی، رفتند فقه‌های ما در فقه تفریعی. فقه تفریعی یعنی فروعی را ذکر کنند که در روایات نبود، فروعی که در روایات نبود اصطلاحاً به این می‌گویند فقه تفریعی.

این فقه تفریعی از زمان، از قبل از شیخ هم بود، جا نیفتاد، از زمان شیخ طوسی جا افتاد و بین شیعه جا افتاد. و کتاب شرایع را چند بار عرض کردم، یک جمع بسیار لطیفی بین فقه مآثور و تفریعی دارد. فقه تفریعی شیخ در کتاب مبسوط خیلی زیاد است، صاحب شرایع یک مختصری همان مقدار را خیلی قشنگش را، یعنی یکی از سرّ شاید شهرت کتاب شرایع و واقعاً هم قدرت علمی عجیبی دارد.

خدا رحمت کند مرحوم استادنا حضرت آقای بجنوردی قدس الله نفسه، این قواعد فقهیه را می‌نوشتند، به من یک روزی می‌گفتند که این صاحب شرایع چقدر دقیق است، به نظرم در مسئله رهن بود، «لا رهن الا مقبوضاً»، به نظرم جلد شش قواعد ایشان باشد، می‌فرمودند گاهی اوقات من در یک مسئله‌ای سه چهار روز بحث می‌کنم کتاب‌ها را، بعد نگاه می‌کنم عبارت شرایع، می‌بینم خلاصه تمام آن بحث‌ها را به یک نحو لطیفی ایشان آورده است؛ یعنی یک دقت عجیبی، تعجب، ایشان تعجب می‌کرد که بعد از چند روز بحث کردن، دیدم دقیق‌ترین عبارت را در کتاب شرایع در این باره ذکر کرده است. انصافاً هم کتاب بسیار جلیلی است و شاید تنها کتابی باشد در میان شیعه که این قدر شروح دارد، حواشی و شروح هیچ کتابی به اندازه شرایع ندارد.

و عرض کردیم این ترتیبی را که ایشان انجام دادند برای کتب فقه، که چهار تا کردند کتب فقه را، قبل از ایشان نبود، در میان اهل سنت هم نداریم، نه قبل از ایشان نه بعد از ایشان، در میان اهل سنت این ترتیبی را که مرحوم صاحب شرایع دارد، که اول عبادات است، بعد عقود است، بعد ایقاعات است، بعد احکام است. بعضی‌ها خیال می‌کنند بعد از عبادات معاملات، نه، بعد عقود است، بعد ایقاعات است، بعد احکام است. احکام مثل ارث و غصب و حدود و دیات و این‌ها. این‌ها را جزء احکام قرار داده است. انصافاً ترتیبش بسیار بدیع است، مرد فوق‌العاده‌ای است به هر حال مرحوم صاحب شرایع. عرض کردم عده‌ای قائلند که اعلم علمای شیعه در دوران غیبت ایشان است، محقق صاحب شرایع قدس الله سره الشریف.

علی‌ای حال، فقه مآثور ما، فقه روایی ما، فقهی که منصوص است، اولین‌شان همین کتاب فقه الرضا است. و خیلی هم دقیق نوشته است. من شاید غلو باشد به تعبیر من، اگر بگوییم در نکات فقهی و ظرافت‌های فقهی، در زمان خودش شاید از شیخ طوسی مقدم است، در زمان خودش، خیلی قوی است انصافاً. مردی است بسیار قوی، بسیار ملا، و خیلی بادقت و ظرافت انتخاب کرده است. گفته شده است مرحوم حسین بن روح به

ایشان گفت که یک کتابی بنویس جامع بین فتوای علمای قم و بغداد، چون دوران غیبت بود دیگر، غیبت صغری است، که مثلاً شیعه در حالت تفرع و اختلاف هستند، یک کتابی نوشته بشود که هم فقه قم در آن باشد هم فقه بغداد.

اینکه ایشان به این؛ چون حسین بن روح می دانید که از خاندانی هستند که این خاندان علمی هستند اصلاً، منجم و فیزیک دان و طبیعی دان، اصلاً خاندان نوبخت، اصولاً یک خاندان علمی هستند، اصلاً یک منطقه بغداد هم به اسم نوبختیه نوبخت در بغداد به اسم خاندان نوبخت بود که بسیار خاندان علمی هستند، خود حسین بن روح این طوری است، مردی است بسیار دانشمند، یک فقیهی است که کاملاً مسلط است رضوان الله تعالی علیه. و ایشان خواست می گویند از شلمغانی که این کار را بکند و ایشان این کتاب را نوشت. می گویم حالا این همان باشد یا نباشد، اما به هر حال یک چیزی شبیه این است.

البته من در مقداری که کتاب را با دقت دیدم، فقه قم بر فقه بغداد در آن می چربد، فقه قم بیشتر است، فقه منصوص در آن بیشتر است. فقه قم فقه منصوصی بوده است، فقه منصوص در این کتاب بیشتر است، طبیعت مسلک قمی و مکتب قمی در این کتاب بیشتر بر مکتب بغدادی می چربد. ولیکن به هر حال این کتاب کاملاً بین شیعه جا می افتد اوائل، ولیکن چون ملعون بود و بعداً کشته شد به عنوان کفر و الحاد، لذا اسم ایشان برداشته شد.

این را عرض کردیم این، چیزی که هنوز هم ما نفهمیدیم، یکی از راویان مهم این کتاب صدوق پدر است، این عجیب است این، صدوق پدر مظهر زهد و ورع و تقوا، از یک کسی که به هر حال متهم به زندقه است دیگر، متهم به الحاد و دعوی الوهیت، بعد مخصوصاً که صدوق پدر حدود هفت سال بعد از ایشان فوتش است، یعنی صدوق پدر دیده وضع کشته شدن ایشان را، مطلع بوده، ایشان ۳۲۳ یا ۲۲، ۲۲ شاید و صدوق پدر ۲۸ یا ۲۹، ۳۲۸ یا ۲۹، و بعد صدوق پسر از ایشان نقل کرده است؛ این هم خیلی عجیب است، چیزی که برای ما هنوز حل نشده است، این دو چهره‌ای که واقعاً، نه اینکه تعبداً می گویم، تحقیقاً عرض می کنم، در زهد و ورع و تقوا و ارتباط با حدیث و با معارف اهل بیت واقعاً یگانه هستند هر دویشان، هم صدوق پدر هم صدوق پسر. و این ها بیایند نقل بکنند کتاب شلمغانی را، واقعاً من که هنوز نفهمیدم سرّ این مطلب را.

البته مرحوم نجاشی این طریق را نیاورده است، شیخ طوسی آورده است. شیخ طوسی طریقی را که به ایشان نقل می کند از طریق صدوق پسر، از پدرش، از شلمغانی. خیلی تعجب آور است واقعاً؛ اصلاً هر چه آدم فکر می کند هیچ انسجامی نیست، بین این ها هیچ انسجامی پیدا نمی شود.

علی ای حال، این کتاب به لحاظ دقت نظر بسیار عالی است، شاید منشاء اینکه بین فقهای ما این جا افتاد ریشه هایش در آنجا بوده است، این احتمال دارد. عرض کردم چون صاحب حدائق این مطلب را گفته است، حالا مناسب است که این مثال را ذکر بکنم، صاحب حدائق این مطلب

می گوید که خیلی فتاوا بین اصحاب ما معروف بود، هیچ دلیلی برایش پیدا نمی کردیم، اخیراً که این کتاب پیدا شد در این کتاب آمده است، پس این نشان می دهد که اصل؛ نه، این نشان می دهد که مردی کاملاً ملا و دقیقی بوده است، این درست است، اما اینکه متعلق به حضرت رضا باشد نه. البته تألیف کتاب حالا اگر ۳۱۰ باشد ۱۲ باشد که این ها گفتند کتاب شلمغانی را، به هر حال یک کتابی است که با آشنایی که ما داریم از سال های ۲۵۰ تا سال های ۳۵۰ بین این صد سال باید باشد. هر کسی این کتاب را نوشته است با روشی که ما بعضی از علما می شناسیم. و این بین این دو همین سال هایی است که شلمغانی بوده است.

به هر حال مرحوم آقای صدر، آقای سید حسن صدر، شواهدی از جاهایی جمع کرده به اینکه این مطالب در همین کتاب تکلیف شلمغانی است و این کتاب ایشان است. و این کتاب نکته اساسی اش این بوده که سعی کرده بین دو مکتب قم و بغداد جمع بکند. خیلی مسئله مهمی است. الآن هم ما بخواهیم یک توضیح المسائل این گونه بنویسیم، بین فتاوی علما جمع بکنیم کار مشکلی است، الآن! چه رسد به آن زمان. انصافاً کار بزرگی انجام داده، و احتمال دادیم زیربنای بعضی از اجماعات بغداد هم همین کتاب است.

این که مرحوم سید مرتضی می گوید، مرحوم صاحب حدائق می گوید، مثلاً مواردی را سید مرتضی ادعای اجماع می کند با اینکه خب مطرح نبوده و در این کتاب هست، دعاوی اجماعی که شده بعدها چیزی حدود صد سال بعد، صد و خرده ای سال، می خورد که تحت تأثیر این کتاب بوده است. این را نمی شود انکار کرد. به هر حال این بحث تاریخی این فتوا بود. و اما برسیم به بحث اصولی این فتوا.

مرحوم صاحب، مرحوم محقق نائینی می خواهند بفرمایند که این عمل مستحب بوده است، ذات عمل. وجوب هم بعد از نذر تعلق می گیرد به ذات عمل. لذا ذات عمل واجب می شود. این خلاصه مبنای مرحوم نائینی.

این مبنایی که ایشان در اینجا آوردند، عرض کردیم، ظاهرش این است که بحث را این گرفته اند. این مبنای ریشه هایش با آن مبنای معروف در باب اجتماع امر و نهی یکی است. در باب اجتماع امر و نهی که صلاة در خانه غصبی باشد یا لباس غصبی، این مبنایشان آنجا یکی است.

یعنی آنجا بحثشان این است که یک عملی که یکی است، این عمل ذات عمل هم واجب است هم ذات عمل حرام است، و این نمی شود. و لذا باید یا حرام باشد یا واجب باشد. هم واجب هم حرام نمی شود ذات عمل.

آقایان آمدند گفتند به اینکه ما دو عنوان داریم. تعدد عنوان سبب می شود که معنون هم در حقیقت دو تا بشود. پس عمل وحدانی نیست، دو تا می شود. شما می روید در دار غصبی، در خانه غصبی نماز می خوانید، این به لحاظ نماز بودن یک عنوان دارد، صلاتی، به لحاظ غصب بودن عنوان دیگر دارد، عنوان حرمت، غصبیت. می شود که به عنوان صلاتی واجب باشد، به عنوان غصبی حرام باشد. دو عنوان.

و لذا عرض شد، عرض کردیم سابقاً در دوره خودش، در محل خودش، در کفایه بحث را از این زاویه مطرح کرده که اگر یک عمل، وحدانی باشد حقیقتاً یکی باشد واقعاً یکی باشد، اگر حقیقتاً یکی باشد واقعاً یکی باشد، دو عنوان به آن صدق بکند تعدد پیدا می کند یا نه؟ ایشان روح بحث اجتماع امر و نهی را این گرفته اند. اگر بگوییم تعدد پیدا می کند پس می شویم اجتماعی، هم واجب هم حرام. اگر بگوییم تعدد پیدا نمی کند یا باید بگوییم واجب یا حرام. یک روایتی هست کما اجتماع الحلال و الحرام غلب الحرام علی الحلال، غلبه با حرام می شود. پس عمل می شود حرام، نماز درست نمی شود، نماز باطل می شود، دقت کردید؟

ببینید آنجا روح امر، روح مطلب را این گرفته اند که یک عمل وحدانی است. لذا بحث به این جهت آمد که یک عمل وحدانی، این می گویم آمد یعنی در بین اصولیین ما شیعه، عرض کردیم راه های دیگر هم دارد، این آقایان مطلع نشدند. خیال کردند بحث فقط همین است که این آقایان مطرح کردند. خب ما هم همین بحثی را که آقایان مطرح کردند، درست هم نیست این بحث. علی ای عمل، عمل وحدانی است و لذا در بحثی که شد، این بحث قبلاً هم بود، در معالم هم آمده بود، در قبلی هایش هم آمده بود، که ما قبول نداریم که صلاة در دار غصبی عمل وحدانی است، دو عمل است اصلاً. به عنوان صلاتی یک چیزی است، غصبی یک چیزی است.

لذا ببینید در بحث اجتماع امر و نهی یک بحث کبروی کردند که اگر عمل وحدانی بود تعدد عنوان، تعدد می آورد یا نه؟ یک بحث صغروی کردند که آیا در صلاة در دار غصبی یک عمل است یا نه؟ عمل؛ هم بحث صغروی مطرح شد هم بحث کبروی. این بحث صغروی را بعدی ها مثل امثال مرحوم نائینی و آقای خویی بیشتر زنده کردند. و اصطلاحشان این شد، ترکیب بین نماز و غصب آیا ترکیب اتحادی است یا ترکیب انضمامی؟ ترکیب اتحادی یعنی هر دو یکی بشوند، ترکیب انضمامی نه، دو تا.

ترکیب انضمامی از قبیل نظر به اجنبیه در حال نماز. اگر در حال نماز شما نظر به اجنبیه کردید، نمازتان باطل نیست چون دو عنوان است، نظر به اجنبیه و صلاة. اما در باب غصب اگر در لباس غصبی یا مکان غصبی نماز خواندید، ترکیب ترکیب اتحادی است. البته یک بحثی باز دوباره در اینجا آمد، در حقیقت ترکیب اتحادی و انضمامی که اصلاً ربطی به اصول ندارد، اصلاً ترکیب فصل و جنس، آیا ترکیب اتحادی است که مرحوم نائینی قائل است یا ترکیب انضمامی که آقا ضیاء قائل است؟ باز رفتند در یک بحث دیگر که آن کلاً از اصول خارج شد. مثل فصل و جنس و فلان، آن اصلاً کلاً از اصول خارج، حالا آقا ضیاء به مقداری که در اصول است بحثش را بکنیم؛ آن که کلاً خارج است.

پس صحبت سر این قسمت شد که کجا عمل وحدانی می شود. مرحوم آقای، مشهور علما نماز با مکان غصبی و لباس غصبی، ترکیب اتحادی است، یکی است، حقیقت امر وحدانی است. مرحوم آقای خویی می گویند در لباس غصبی این طور است، ترکیبشان اتحادی است. لکن در مکان

غصبی ترکیبشان انضمامی است. چون مثلاً آن که واجب است قرائت است، لازم نیست در این مکان باشید، با مکان بودن ربطی ندارد. ترکیب، ترکیب انضمامی است. در سجده قبول می کنند که ترکیب اتحادی است، در خصوص سجده، در مکان. اشتباه نشود اینکه آقای خوبی در سجده قائل به ترکیب هستند، این در خصوص مکان غصبی است. در لباس غصبی مطلقاً قائل به ترکیب اتحادی اند که عمل، عمل وحدانی است.

این یک بحث، روشن شد آقایان این بحث چه به کجا رسید؟ عرض کردم گذشتگان حتی از اهل سنت راه های دیگر رفتند، راه های واضح تر از این راه رفتند. این مرحوم نائینی چون در ذهن مبارکشان بود، اگر دقت کنید در اینجا هم همین را می خواهد بگوید. تصریح نکرده این حرف را. ایشان می گوید عمل، عمل وحدانی است، صلاة استحباب به ذاتش خورده، بعداً وجوب به ذاتش خورده چون نذر کرده صلاة انجام بدهد. هم وجوب به ذاتش خورده، هم استحباب، روشن شد؟ ایشان روش، روح مطلب همان است که در بحث اجتماع امر و نهی است که ترکیب را ترکیب اتحادی گرفتند. ایشان می گوید که این نماز ذات نماز، استحباب به آن تعلق گرفته، از آن طرف هم وجوب به خاطر نذر، چون نذر؛ پس می شود عمل واجب، ذاتاً مستحب، ذات عمل واجب.

عرض کردیم، آقایانی که اجتماعی هستند طبیعتاً در اینجا مخالف می شوند دیگر، مثل مرحوم آقای خمینی. ایشان چون اجتماعی هستند، لذا ایشان می گویند نه، شما اگر نذر کردید نماز شب بخوانید، استحباب به ذات عمل خورده، وجوب خورده به وفاء به نذر، نه به ذات عمل: «يجب عليك الوفاء بالنذر». وفاء به نذر واجب است.

خب حالا شما نذر نماز شب کردید، این منافات ندارد با هم. دومی که وجوب باشد، به ذات عمل نخورده، خورده به؛ روشن شد؟ این آقایانی که در آنجا قائل به اجتماع هستند در اینجا خیلی راحت قائل شدند به اینکه ما قائل نیستیم که نماز شب واجب می شود، نه. و ثمره اش هم واضح است، بنابراین قول، کسی که نذر کرد نماز شب بخواند می گوید نماز شب مستحب می خوانم، نماز شب به استحبابش باقی است، لکن وفاءً بالنذر. به خاطر وفاء. دقت کردید چه شد؟

بنا بر آن قوی که مرحوم نائینی نوشته باید بگویند نماز شب واجب می خوانم. چون ذات عمل واجب می شود. دقت کردید؟ آیا ذات عمل واجب می شود یا وفاء به نذر؟ عرض کردم مرحوم آقای خوبی در آن چون ایشان یک ابتدائاً بعد از فوت مرحوم جد ما مرحوم آقا سید ابوالحسن حاشیه عروه را نوشتند، این در جلسه حاشیه عروه بوده، حاشیه بر عروه نزدند، بعد که یک دوره، ایشان موفق شدند الحمدلله، یک دوره خارج کل عروه را از اول تا آخر بگویند، که ما هم یک مقدارش در خدمتشان بودیم، بعد از آن حاشیه زدند، این حاشیه جدید ایشان مال نتیجه درس است.

در درس بنابراین شد که نه، و ذات عمل واجب نمی شود، وفاء به نذر؛ حالا آقای خویی با اینکه امتناعی است، اشد انواع امتناع هم هست، از ایشان شدیدتر نداریم، فردا دیگر توضیح می دهیم، نباید وارد این بحث بشویم دیگر چون گفتیم باید بشویم، اینکه با اینکه ایشان، ایشان هم همین حرف را می زنند. آن که واجب است، وفاء به نذر است، نه خود نماز. آن که مستحب است، ذات نماز است. ذات نماز مستحب است، وفاء به نذر واجب است. دقت کردید؟ پس شما وقتی نماز شب می خوانید می گوئید نماز شب مستحب می خوانم وفاءً بالنذر. نه اینکه نماز شب واجب، واجب نمی شود.

البته یک نکته دیگری هم من اضافه کنم حالا غیر از این بحث اجتماع، اصولاً امثال نذر را گفتیم التزامات شخصی، یعنی شخص به خودش التزام می دهد، در مقابل التزامات قانونی، اعتبارات قانونی، التزامات شخصی. اصولاً التزامات شخصی نمی آید در دایره التزامات قانونی تغییر بدهد، طبیعتاً این طور است. اصلاً التزام، من التزام می دهیم، التزام شخصی است. به عکس، قانون می آید یا التزام من را امضا می کند یا نمی کند. مثلاً می گوید ما کان من نذرٍ لله فف به، اگر نذر برای غیر خدا کردی وفا نکن. ببینید امضا نمی کند. اگر نذر برای خدا بود وفا بکن. و وفا هم عرض کردم در لغت عرب به معنای تمام بکن، تمام یعنی انجام بده، با انجام دادن تمام می شود. روشن شد؟ با انجام؛ یعنی نذر نماز شب کردید، بخوان نماز شب را، با خواندنش آن نذر تمام می شود. فف به یا اوفوا بالعقود یعنی آن چه را که شما التزام شخصی دادید، تحت عنوان نذر، تحت عنوان عقود، به این التزام شخصی تان عمل بکنید. طبیعتاً با التزام شخصی، التزام قانونی عوض نمی شود، طبیعتش همین است. التزام شخصی نمی آید التزام، التزام قانونی، اعتبار قانونی استحباب بوده، استحباب را که عوض نمی کند، نمی تواند وجوب بکند. بلکه التزام شخصی امضا می خواهد، به عکس است، تا شارع امضا نکند آن التزام شخصی نافذ نیست.

یکی از حضار: اگر امضا کرد و این مکلف یا همان شهروند تخلف کرد جزا برایش هست؟

آیت الله مددی: جزا به عنوان تخلف از نذر.

یکی از حضار: چون التزام شخصی است و از التزام...

آیت الله مددی: اگر التزام؛ چون نماز مستحب است به عنوان نماز نه. و لذا اگر یک بحثی است در نماز واجب، می تواند نذر بکند؟ بگوید لله علیّ نذر که من نماز ظهر بخوانم؟ عده ای گفتند نمی شود، یعنی چه نذر بکند؛ عده ای گفتند می شود، چرا؟ چون اثر دارد التزامات، اعتبارات تابع اثر است. اگر نذر نکرد، عقوبت نماز ظهر است فقط، اگر نذر کرد و عقوبت است، یکی نماز ظهر نخوانده، یکی اینکه به نذر عمل نکرده، کفاره نذر را باید بدهد. دقت کردید؟

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۲۰۲۶/۱۰/۰۳ - ۱۴۰۵/۰۷/۱۱

موضوع: خارج اصول فقه -

صفحه ۱۲

جلسه: ۱۵

چون؛ دقت کردید نکته فنی چه شد؟ اثر اگر در باب اعتبارات عرض کردیم، در باب اعتبارات مهم اثر است. اگر اثر بار شد اعتبار درست است بلا کلام. وقت گذشت دیگر فردا تکمیلش می کنیم؛ چون نمی خواستم وارد اجتماع امر و نهی بشوم لکن دیگر چون دیدم این بحث روشن نمی شود جز با اجتماع امر و نهی، مجبور شدیم بخوانیم این را.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين